عنوان:

معرفت نفس و فطرت

|  |  |
| --- | --- |
| شناسنامه مطلب | |
| کد مطلب | t-118 |
| رده | تزکیه‌ای/تقوای عمومی/اصلاح اندیشه/ تغییر بینش/نسبت به انسان |
| برچسب | اصلاح اندیشه، معرفت، انسان، فطرت، نفس، قوه |
| توضیحات |  |

**مراتب معرفت نفس، پایه و مبدا و بلکه مطابق با مراتب معرفت خداوند است، از این رو شناخت فطرت الهیِ انسان، ضروری بوده و دقت‌های خاصی را می‌طلبد.**

ما اگر به فطرت، به عنوان نوع خاصی از ساختار نگاه كنیم، خواهیم دید كه با واژه‌های دیگر، یك تفاوت اساسی دارد. كلمه «بدیع» هم یك آفرینش نو ظهور است. اما در این واژه، توجه به خود این موجود است كه یك چیز نوظهور است. در بدیع توجه به عدم نداریم، اما در فطرت، هر آن، آن عدم با وجود، به صورت یك جا و با هم به ذهن می‌آید. مگر چنین چیزی می‌شود؟! و اگر باهم به ذهن بیایند چه تأثیری دارند؟! تأثیرش را در قالب یك مثال سعی می‌كنیم روشن کنیم:

فرض كنیم وارد روشویی می‌شویم و دست‌ها را با صابون می‌شوییم و بعد هم صابون را با آب از دست‌ها می‌شوییم و با حوله خشك می‌كنیم. اما یك وقت هم هست كه وارد روشویی می‌شویم و همین كه به دست‌ها صابون زدیم، ناگهان می‌بینیم كه آب قطع شد. مخصوصاً اگر این قطع شدن آب چند بار تكرار شود. حال، این دفعه می‌خواهیم دست‌ها را بشوییم، وضعمان غیر از دو روز پیش است كه فقط با آبِ موجود سر و كار داشتیم. می‌گوییم «آب هست یا نیست؟» احساس خاصی داریم؛ یك حالت معلّق. چرا؟ چون عدم آب و وجود آب را همراه هم در ذهنم توجه می‌كنم. خوب این در زندگی خیلی اتفاق می‌افتد.

در فطرت، عرض كردیم كه توجه به شكافته شدن عدم است. تا این عدم، باز شده و پرده برداشته می‌شود، موجود است، و اگر لحظه‌ای نباشد، اصلاً موجود دارای مفهوم هم نیست كه بگوییم: خوب، عدم رفت و موجود آمد! خود آن لحظه كه عدم پاره می‌شود، وجود ظاهر می شود، این یك حساب عجیبی است. خوب اگر دقت كنید این انسان (فرد انسان) تا به این دنیا می‌آید، اولین لحظه‌ای كه وارد عالم طبیعت می­شود یك قوه و نیروی اولیه‌ای دارد، حتی در آن لحظه اكسیژن هوا را هم نكشیده است. این یك قوه‌ای دارد كه با آن قوه، این حركت اولیه شروع می شود و تنفس انجام می گردد و قلب كار میکند و شش ها حرکت می­کند و...، همه این ها از نوع حركت است و این حركت از همان قوه اولیه است. این قوه اولیه، خودش حركت را ایجاد كرد و این عضلات و تنفس و قلب و... را به حركت درآورد.

این حركت، در واقع این قوه را به صورت بسته‌هایی به بدن برده و نیروها را به آن قوه می­دهد و آن قوی‌تر شده و بر قدرتش افزوده می شود. با حركت و نیروی اولیه خودِ قوه، این دستگاه گوارش را به حرکت در آورد و هضم صورت پذیرفت و از این حركت دستگاه گوارش، خودِ قوه، قوت پیدا كرد تا از این قوت به دست آمده، استعداد تغذیه بالاتری را در قدرت خودش ایجاد کند. یعنی آن نیروی جذب غذا و تغذیه در لحظه اولیه با ده ماه بعد یكی نیست.

در ظاهر تغذیه، قوه را بالا می‌برد و قوه­ی بالا، استعداد تغذیه را بالا می‌برد و بر روی هم تاثیر می گذارند اما آن چه كه حركت می‌كند، نیروی اولیه است. آن نیروست كه غذا را هضم می‌كند و نیروی خودش را بالا می‌برد. هرچقدر این نیرو افزایش می یابد، قدرت بیشتری را بروز می دهد؛ تا جایی كه تفكر و دیدن و شنیدن و شنوایی و ... همه از رشد این نیروی اولیه، بروز و ظهور پیدا می‌كنند. پس وقتی انسان از درون، استعدادش شکوفا می‌شود، تمامی ابعاد انسان به تناسب شرایط و استعداد، ظهور می کند ولی همه این ها یك حقیقت بیشتر نیست؛ این ها ابعاد آن حقیقت است.

به طور مثال اگر یك درخت را در نظر بگیریم، این درخت هرچه بزرگ‌تر می‌شود، شاخه پیدا می‌كند. اما هرچه به درون نگاه كنیم، این ها همه یك تنه بیشتر نبودند. ساقه ها نیز از آن شاخه جدا می‌شوند؛ ده‌ها ساقه در یك شاخه، ده‌ها شاخه در یك تنه قرار می گیرد. حتی آن میوه هم تمام حقیقت و موادش، از این تنه حركت می‌كند.

پس انسان، یك نیرو و یك «من» بیشتر نیست. اما هرچه بیشتر باز می‌شود، به صورت‌های متفاوت بروز می‌كند، مانند بینایی. ببینید بینایی، چقدر صورت های مختلف مثل انواع رنگ‌ها، شكل‌ها و انواع چهره‌ها و... را می­پذیرد؟! اما وقتی برویم به درون، یك حقیقت بیشتر نیست و آن بینایی­ست. و تازه بینایی و شنوایی و... همه در اتصال به تنه­ی درونی‌تر، تبدیل به یک قوه می شوند و لاغیر. به عبارت دیگر وقتی به درون درخت رفت، تبدیل به یک تنه و قوه شد. این قوه‌ها مانند قوه هاضمه و قوه تفكر و ... همه تبدیل به یک حقیقت می­شوند که از آن تعبیر به «من» می­شود. در درون، دیگر تفاوتی نیست.

این تنه وقتی رشد کرد و به شاخه‌ها رسید، شاخه های این تنه نسبت به هم استقلال و كثرت دارند اما در تنه اولیه چطور؟ یك چیز بیشتر نیست. قوه‌ها هم همه در «من» جمع شدند. وقتی بتوانیم به این مرحله از شکوفایی استعداد برسیم، آن جا می‌توانیم به مرز فطرت برسیم. هنوز به فطرت نرسیدیم، در این طرف وجود هستیم، اگر بتوانیم به «من» برسیم، آنگاه آماده درک معارف خواهیم شد.

فرق «من» با رادیو این است كه رادیو نمی‌تواند بفهمد كه من قبلا، قطعاتی بی‌خاصیت بودم و الآن من شدم. اما من می‌توانم بفهمم كه قبل از این عالم طبیعت بودم و آن ربّی كه مرا از عدم، به وجود آورد، یعنی چه؟! وقتی این معنا را متوجه شد، آن جا به فطرت رسیده است. همچنانكه حضرت علی(ع) می‌فرمایند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ». ملاحظه می‌كنید كه در بین این همه اسماء الهی حضرت لفظ «عَرَف خالِقة»، «عَرَف بارِئه» و... را نفرمودند؛ چرا كه رسیدن به فطرت با این روش، معنای «ربّ» را به همراه دارد.

پس فطرت یك وضعیت خاصی از خلقت است كه این نوع خاص خلقت، خاصیت آفرین است و اگر این انسان، آن خواصی كه روی آن ریخته شده است را بفهمد، معنای دین را متوجه می‌شود.

کتاب فطرت، پایگاه ندای پاک فطرت